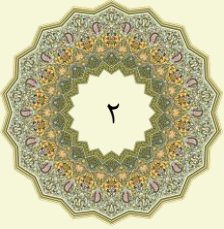


اللهم صل على محمد و آل محمد

شرح پہل حدیث

روح اللہ الموسوی انجمنی (رہ)

حدیث پنجم: حسد و مراتب آن



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت دانشگاه تهران

تهران - بلوار کشاورز - خیابان ۱۶ آذر - پلاک ۲۵ - طبقه دوم

۰۹۱۲۵۵۴۹۸۴۴ - ۸۸۹۶۸۳۰۹

الحديث الخامس:

بالسند المتصل إلى محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن داود الرقي، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل لموسى بن عمران: يا ابن عمران لا تحسدن الناس على ما آتاهم من فضلي، ولا تمدن عينيك إلى ذلك، ولا تتبعه نفسك، فإن الحاسد ساخط لنعمي صاقل لقسمة الذي قسمت بين عبادي ومن يك كذلك فلست منه وليس مني.

ترجمه

«داود حدیث می کند از حضرت صادق، علیه السلام، که فرمود رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گفت: خدای عز و جل به موسی بن عمران فرمود: «ای پسر عمران، البته حسد نوز به مردم بر آنچه به آنها دادم از فضل خود، و چشمان خود را به سوی آن خیره مکن و نفرست دنبال او نفس خود را، زیرا که همانا حسد کننده، غضبناک است به نعمت من، رو برگردان است از قسمت‌هایی که ما بین بندگان خود بخش کردم. و کسی که چنین باشد، پس من از او نیستم و او از من نیست.»

شرح

«حسد» حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر، چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه، و چه بخواهد به خودش برسد یا نه. و آن غیر از «غبطه» است، چه که صاحب آن می‌خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است، بدون آنکه میل زوال آن را از او داشته باشد. و اینکه گفتیم کمال و نعمت «متوهم»، زیرا که لازم نیست آن چیزی را که حسود میل زوال آن را دارد کمال و نعمت باشد فی نفسه، چه بسا چیزهایی که فی نفسه از نقایص و رذایل است، ولی حسود آن را کمال گمان کرده زوال آن را می‌خواهد. یا آنکه چیزی از نقایص انسانی و کمالات حیوانیه است و حسود چون در حد حیوانیت است آن را کمال داند و زوال آن را می‌طلبد. مثلا در بین مردم کسانی هستند که فتاکی و خونریزی را هنر دانند! و اگر کسی چنین باشد به او حسد ورزند. یا بذله گویی و هرزه سرایی را کمال پندارند و به آن حسد می‌کنند. پس میزان توهم کمال است و گمان نعمت، نه خود آنها. مقصود آن است که شخصی که در غیر نعمتی دید، چه واقعا نعمت باشد یا نباشد، و زوال آن را مایل بود، چنین شخصی را حسود گویند.

و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال حسد فی نفسه.

اما به حسب حال محسود، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجیه از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند، یا به مقابلات هر یک از اینها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می‌شود.

و اما به حسب حال حسد فی نفسه، که می‌توان گفت درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقهها، پس، از برای آن در جانب شدت و ضعف مراتبی است کثیره که به حسب اسباب مختلف شود، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند. ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به مفاصد و علاج آن به مقدار مقدور خویش می‌نماییم. و منه التوفیق.

فصل:

در ذکر بعضی از موجبات حسد است.

از برای حسد اسباب بسیاری است که عمده آن به رؤیت ذلّ نفس برگردد، چنانچه در کبر به حسب نوع عکس آن است. همان طور که انسان که رؤیت کمالی در خود کرد و غیر را فاقد دید از آن یک حالت تعزز و ترفع و سرکشی از برای نفس او پیدا شود و تکبر کند، وقتی که غیر را کامل دید در او یک حالت ذلّ و انکساری رخ دهد که اگر عوامل خارجی و مصلحات نفسانیه نباشد حسد تولید کند. و گاه شود که ذلّ خود را در همسری غیر با خود پندارد، چنانچه صاحب کمال و نعمت بر مثل خود یا تالی تلو خود حسد ورزد. و توان گفت حسد همان حال انقباض و ذلّ نفس است که اثر آن میل زوال نعمت و کمال است از غیر. و بعضی، چنانچه علامه مجلسی، قدس سره، نقل فرمودند، اسباب حسد را منحصر کرده‌اند در هفت چیز:

«اول عداوت دوم تعزز. و آن چنان است که بداند که محسود به واسطه نعمتی که دارد بر او تکبر کند، و او طاقت کبر و فخر او را نداشته باشد، پس زوال آن را بخواهد.

سوم کبر. و آن چنان است که حسود بخواهد به صاحب نعمت تکبر کند و ممکن نباشد جز به زوال آن.

چهارم تعجب. و آن چنان است که تعجب کند از اینکه این نعمت بزرگ را این شخص دار است. چنانچه خدای تعالی از امم سابقه خبر می‌دهد که گفتند: ما أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا. و گفتند: أُنُومَن لِبَشَرٍ مِثْلِنَا؟ تعجب کردند از آنکه کسی که مثل خود آنهاست فائز به مرتبه رسالت و وحی شود، پس حسد ورزیدند.

پنجم خوف. و آن چنان است که بترسد از مزاحمت صاحب نعمت به واسطه آن با مقاصد محبوبه او.

ششم حب ریاست. چنانچه مبتنی باشد ریاست او به اینکه کسی در نعمت مساوی او نباشد.

هفتم خبث طینت. که کسی را نتواند در نعمت ببیند.» انتهی کلامه.

ولی به عقیده نویسنده چنانچه اشاره به آن شده، غالب این‌ها، بلکه تمام این‌ها، برگشت می‌کند به رؤیت ذلّ نفس، و سبب بلا واسطه حسد- به آن معنی که مشهور حسد را معنی کنند- آن است. و اما بنا بر آنچه که ما در معنی حسد گفتیم، که خود این حالت حسد باشد، مضایقه نیست در صحت آنچه ذکر شده است. و در هر صورت، بحث در اطراف این معانی خارج از مقصود ما و وضع این اوراق است.

فصل:

در بعضی از مفاسد حسد است.

بدان که حسد خودش یکی از امراض مهلکه قلبیه است. و از او نیز زاییده شود امراض کثیره قلبیه و کبر و مفاسد اعمالی که هر یک از مویقات است و برای هلاک انسان سببی مستقل است. و ما به ذکر بعضی از آنها که پر ظاهر است می‌پردازیم، و ناچار مفاسد خفیه‌ای دارد که از نظر نویسنده پوشیده است.

اما مفاسد خودش، پس بس است برای آن آنچه صادق مصدّق خبر داده است فی صحیحۀ معاویۀ بن وهب قال: قال أبو عبد الله، علیه السّلام: آفة الدّین الحسد و العجب و الفخر. و فی صحیحۀ محمّد بن مسلم عن أبي جعفر، علیه السّلام: إنّ الرّجل لیأتی بأیّ بادره فیکفر و إنّ الحسد لیأکل الإیمان كما تأکل النّار الحطب.

یعنی «حضرت باقر، علیه السلام، فرمود: «همانا مرد بیاید با هر لغزش فعلی یا زبانی که در غضب از او صادر شود پس آمرزیده شود، و همانا حسد هر آینه می‌خورد ایمان را چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.»

معلوم است ایمان نوری است الهی که قلب را مورد تجلیات حق، جل جلاله، قرار دهد، چنانچه در احادیث قدسیه منقول است: لا یسعی أرضی و لا سمائی بل یسعی قلب عبدی المؤمن. «۲» این نور معنوی، این بارقه الهیه، که قلب را وسیعتر از جمیع موجودات قرار می‌دهد، منافات دارد با آن تنگی و تاریکی که در قلب از کدورت این رذیله پیدا می‌شود. این صفت خبیث و زشت چنان قلب را گرفته و تنگ می‌کند که آثار آن در تمام مملکت باطن و ظاهر پیدا شود. قلب محزون و افسرده، سینه گرفته و تنگ، چهره عبوس و چین در چین شود. البته این حالت نور ایمان را باطل کند و قلب انسانی را بمیراند، و هر قدر قوّت پیدا کند، نور ایمان رو به ضعف گذارد.

تمام اوصاف معنویه و صوریه مؤمن منافی است با آثاری که از حسد در ظاهر و باطن پیدا شود: مؤمن خوش بین است به خدای تعالی و راضی است به قسمت‌هایی که بین بندگانش فرموده، حسود غضبناک است به حق تعالی و روبرگردان است از تقدیرات او، چنانچه در حدیث شریف ذکر شده. مؤمن بدی مؤمنین را نمی‌خواهد و آنها را عزیز دارد، حسود بر خلاف آن است. مؤمن حب دنیا بر او غلبه نکرده، حسود از شدت حب دنیا گرفتار این رذیله شده. مؤمن خوف و حزنی ندارد جز از مبدأ تعالی و مرجع، حسود خوف و حزنش در اطراف محسود چرخ می‌زند. مؤمن گشاده جبین است و بشرای او در صورت اوست، حسود جبینش درهم و عبوس است. مؤمن متواضع است، حسود تکبر کند در بسیاری از اوقات. پس حسد آفت ایمان است و آن را می‌خورد آن سان که هیزم را آتش. بس است در زشتی این رذیله که ایمان را که سرمایه نجات آخرت و حیات قلوب است از دست انسان بگیرد و او را مفلس و بیچاره کند. و از مفاسد بزرگی که از لوازم غیر منفکه حسد است غضبناکی بر خالق و ولی نعمت و اعراض از تقدیرات اوست. امروز حجابهای ظلمانی غلیظ عالم طبیعت و اشتغال به آن تمام مدارک ما را محبوب کرده و چشم و گوش

ما کور و کر است، نه می‌فهمیم که غضبناکیم از مالک الملوک و رو برگردانیم از او، و نه می‌دانیم صورت این غضب و اعراض در ملکوت و مسکن دائمی اصلی ما چیست.

همین به گوش ما می‌رسد از قول امام صادق، علیه السلام: «من یک کذلک فلسست منه و لیس منی.» «کسی که از من معرض باشد و سخط کند به من، نه من از او هستم و نه او از من.» نمی‌فهمیم این برائت حق تعالی از ما و این بیزاری چه مصیبتی است و چه چیزها در زیر سر دارد. کسی که خارج شد از ولایت حق و بیرونش کردند از زیر پرچم رحمت ارحم الراحمین، دیگر امید نجات برای او نیست، شفاعت شافعان نصیب او نخواهد شد: من ذا الّذی یشفع عنده إلاًّ یأذنه. کی شفاعت می‌کند کسی را سخطناک به خدا است و از حرز ولایت او خارج است و ریسمان مودت ما بین او و مالک رقابش پاره شده؟ وا سواتا، وا حسرتا، بر آنچه خود ما به سر خود آوردیم! هر چه انبیا و اولیا فریاد کردند و ما را از خواب خواستند بیدار کنند، بر غفلت ما روز بروز افزوده شد و شقاوت ما زیاد شد. و از مفسد این خلق، از قرار فرموده علمای آخرت، فشار قبر و ظلمت آن است، زیرا که می‌فرمایند صورت قبری و برزخی این اخلاق فاسده ردّیه، که فشار روحی دارد و کدورت قلبی دارد، فشار و ظلمت قبر است. تنگی و فراخی قبر تابع انشراح صدر و عدم آن است.

از حضرت صادق، علیه السلام، روایت شده که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد در صورتی که تشییع کردند او را هفتاد هزار فرشته. پس رسول خدا، صلی الله علیه و آله، سر خود را به سوی آسمان بلند کرد پس از آن گفت: «آیا مثل سعد فشار داده می‌شود؟ راوی به امام علیه السلام عرض می‌کند: «فدایت شوم برای ما نقل شده که سعد استخفاف به بول می‌کرد.» فرمود:

«معاذ الله! فقط یک درشتی و بدی در خلق او بود با اهل خانه‌اش.» انتهی.

و تنگی و فشار و کدورت و ظلمتی که در قلب به واسطه حسد پیدا می‌شود در کمتر از اخلاق فاسده است. در هر حال، صاحب این خلق هم در دنیا معذب و مبتلاست، و هم در قبر در فشار و ظلمت است، و هم در آخرت گرفتار و بیچاره است. این‌ها مفسد خود حسد است در صورتی که از او خلق فاسد دیگر یا عمل باطل فاسدی تولید نشود، و کم اتفاق افتد که آن، سبب فساد دیگر نشود، بلکه از او سیئات اخلاقی و اعمال دیگری زاییده شود، مثل کبر در بعضی موارد، چنانچه گذشت، و غیبت و نمیمه و فحش و ایذا و غیر آن که هر یک از موبقات و مهلکات است.

پس، لازم است بر انسان عاقل که دامن همت به کمر زند و خود را از این ننگ و ایمان خود را از این آتش سوزان و آفت سخت نجات دهد، و خود را از این فشار فکر و تنگی قلب در این عالم، که خود یک عذابی است دائمی (مادام العمر)، و از فشارها و ظلمتهای قبر و عالم برزخ و غضب خداوند تعالی رهایی دهد. قدری تفکر کند که چیزی که این قدر مفسد دارد لازم العلاج است، در صورتی که حسد تو برای محسود هم هیچ ضرری ندارد. از حسد تو نعمت او زایل نمی‌شود، بلکه برای او نفع دنیوی و اخروی هم دارد، زیرا که گرفتاری تو، که حسود و دشمن او بی، و عذاب و حزن تو برای او خود منفعتی است: می‌بیند خود متنعم است و تو از تنعم او معذبی، این خود نعمتی برای او می‌شود. اگر تو تنبه به این نعمت دومی نیز پیدا کنی، برای تو عذاب دیگر و فشار فکر دیگر می‌شود، و او را این عذاب نعمتی است، و همین طور، پس تو همیشه در رنج و غم و فشاری، و او در نعمت و فرح و انبساط است. و در آخرت نیز حسد تو برای او نفع بخشد، خصوصاً اگر به غیبت و تهمت و سایر مودیات منجر شود که حسنات تو را به او دهند و تو

بیچاره و مفلس شوی و او دارای نعمت و عظمت. اگر قدری در این امور تفکر کنی، البته خود را از این رذیله پاک می کنی و نفس را از این مهلکه نجات می دهی.

گمان مکن که رذایل نفسانی و اخلاق روحی ممکن الزوال نیست. اینها خیال خامی است که نفس اماره و شیطان القا می کند، می خواهد تو را از سلوک راه آخرت و اصلاح نفس باز دارد. انسان تا در این دار تغییر و نشئه تبدیل است، ممکن است در تمام اوصاف و اخلاق تغییر پیدا کند. و هر چه ملکات محکم هم باشد تا در این عالم است قابل زوال است، منتها به حسب اختلاف شدت و ضعف، زحمت تصفیه تفاوت می کند. البته اول پیدایش صفتی در نفس با زحمت و ریاضت کمی او را می توان ازاله کرد، مثل نهال نوری که ریشه ندوانیده باشد و متمکن در زمین نشده باشد، ولی بعد از آنکه آن صفت متمکن در نفس شد و از ملکات مستقره نفس گردید، زوالش ممکن است ولی زحمتش زیاد می شود، مثل درختی که کهنسال شده و ریشه کرده، زحمت کندنش زیادتر است. تو هر چه دیرتر در فکر قلع ریشه های مفسد روحی افتی، ناچار زحمت و ریاضت بیشتر گردد.

ای عزیز، اولاً مگذار مفسد اخلاقی یا عملی در مملکت ظاهر و باطنت وارد شود که این خیلی سهلتر است از آنکه بعد از ورود بخواهی اخراج آنها کنی، همان طور که دشمن را اگر نگذاری وارد سر حد مملکت گردد یا وارد قلعه شود آسانتر است دفع آمدن تا بعد از وارد شدن و برج و بارو را گرفتن در صدد دفع و اخراج برآیی. و اگر وارد شد، هر چه دیرتر در صدد دفع برآیی زحمتت زیاد می شود و قوه داخلی رو به نقصان می گذارد. شیخ جلیل ما و عارف بزرگوار، آقای شاه آبادی، روحی فداه، فرمودند که تا قوای جوانی و نشاط آن باقی است بهتر می توان قیام کرد در مقابل مفسد اخلاقی و خوبتر می توان وظایف انسانی را انجام داد. مگذارید این قوا از دست برود و روزگار پیری پیش آید که موفق شدن در آن حال مشکل است. و بر فرض موفق شدن، زحمت اصلاح خیلی زیاد است. پس، انسان عاقل که تفکر کرد در مفسد چیزی، اگر وارد در آن نیست، گرد آن نمی گردد و خود را آلوده نمی کند.

و اگر خدای نخواستہ وارد شد، هر چه زودتر در صدد اصلاح بر می آید و نمی گذارد ریشه کند. و اگر خدای نخواستہ ریشه کرد، با هر زحمت و مشقتی است ریشه او را می کند که مبادا به ثمره برزخی و آخرتی برسد و میوه آن را بار دهد، که اگر با آن خلق فاسد از این عالم، که نشئه تبدلات هیولانی و تغییرات مادی است، منتقل شد، قلع آن از دست خود او خارج می شود و تا در آخرت یا برزخ یک خلق از اخلاق نفسانی بخواهد تبدیل شود هیبت است! در حدیث است از رسول اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، که هر یک از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیت خود.

نیات فاسده، که زاییده اخلاق رذیله است، ممکن نیست زائل شود مگر آنکه منشأ آن زائل گردد. در آن عالم ملکات به قدری با شدت و قوت ظهور می کند که زوال آن یا ممکن نیست- آن وقت انسان مخلد است در جهنم- و اگر با فشارها و سختیها و آتشها زائل شود، پس از قرنهای ربوبی شاید زائل شود. پس، ای عاقل چیزی را که با یک ماه یا یک سال زحمت جزئی دنیایی با اختیار خود ممکن است اصلاح کرد و گرفتاری دنیا و آخرت را به آخر رساند، نگذار بماند و تو را هلاک کند.

فصل:

در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است

پیش از این ذکر شد که ایمان، که حظ قلب است، غیر از علم، که حظ عقل است، می‌باشد. کلیه مفاصد اخلاقی و اعمالی از این است که قلب بیخبر از ایمان است و آنچه عقل ادراک به واسطه برهان عقلی یا اخبار انبیا کرده به قلب نرسانده و دل از او بیخبر است. یکی از معارفی که حکیم و متکلم و عامه مردم از اهل شرایع تصدیق دارند و جای شبهه برای احدی نیست، آن است که آنچه به قلم قدرت حکیم علی الاطلاق، جلت قدرته، جریان پیدا کرده، از وجود و کمالات آن و از بسط نعمت و تقسیم آجال و ارزاق، بهترین نقشه و جمیلترین نظام است و مطابق با مصالح تامه، و نظام کلی اتم نظام متصور است. منتها هر یک به لسان خاص خود و اصطلاح مخصوص به فن خود طوری بیان این لطیفه الهیه و حکمت کامله را کرده [اند]: عارف گوید: ظلّ جمیل علی الاطلاق جمیل علی الاطلاق است. حکیم گوید: نظام عینی مطابق نظام علمی، خالی از نقص و شرور است، و شرور متوهمه جزئیّه برای رساندن موجودات به کمالات لایقه به خود است. و متکلم و اهل شرایع گویند: حکیم افعالش از روی حکمت و صلاح است، و دست عقول جزئیّه محدوده بشر از دامن ادراک مصالح [کامنه] در تقدیرات الهیه کوتاه است. این مطلب در لسان همه جریان دارد و هر کس به اندازه سعه علم و عقلش برای آن برهانی اقامه کرده، ولی چون از حد قیل و قال تجاوز نکرده و به مرتبه قلب و حال نرسیده، لسانهای اعتراض باز است و هر کس حظ ایمانی ندارد، به لسانی تکذیب قول و برهان خود کند. فسادهای اخلاقی هم روی این زمینه است: آن کس که حسد می‌ورزد و زائل شدن نعمت غیر را آرزو کند و کینه صاحب نعمت را در دل دارد، بداند که ایمان ندارد که حق تعالی از روی صلاح تام این نعمت را نصیب او کرده و دست فهم ما از آن کوتاه است. و بداند که ایمان ندارد به عدل خدای تعالی و قسمت را عادلانه نمی‌داند. تو در اصول عقاید می‌گویی خدای تعالی عادل است، این جز لفظ چیز دیگر نیست: ایمان به عدل با حسد منافی است. تو اگر او را عادل می‌دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان. چنانچه در حدیث شریف فرمود حق تعالی می‌فرماید: «حسود روبرگردان است از قسمت‌هایی که بین بندگان کرده‌ام، و غضبناک است از نعمتهای من.» قلب فطرتا در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتا گریزان و متنفر است. از فطرت‌های الهیه، که در کمون ذات بشر مخمّر است، حب عدل و خضوع در مقابل آن است، و بغض ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است، اگر خلاف آن را دید، بداند در مقدمات نقصانی است. اگر ساخت از نعمت و معرض از قسمت شد، از آن است که آن را عادلانه نمی‌داند، بلکه، نعوذ باللّه، جائزانه می‌داند، نه اینکه قسمت را عادلانه می‌داند و از او معرض است، و نقشه را مطابق نظام اتمّ و مصالح تامه می‌داند و غضبناک از اوست. هیپات که ایمان ما ناقص است و مطالب عقلی برهانی از حد عقل و ادراک به حدّ قلب وارد نشده. ایمان به گفتن و شنیدن و خواندن و بحث و قیل و قال نیست، خلوص نیت می‌خواهد.

خداجو خدایاب است، معارف طلب معارف جوست. من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و أضلّ سبیلاً. و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور.

فصل:

در بیان علاج عملی حسد است

علاوه بر علاج علمی، که شمه‌ای از آن ذکر شد، علاج عملی نیز از برای این رذیله فزیه است. و آن چنان است که با تکلف اظهار محبت کنی با محسود و ترتیب آثار آن را دهی، و مقصودت از آن علاج مرض باطنی باشد. نفس تو را

دعوت می‌کند که او را اذیت کن، توهین کن، دشمن داشته باش، مفسد او و مساوی او را به تو عرضه می‌دارد، تو به خلاف میل نفس به او ترحم کن و تجلیل و توقیر نما، زبان را به ذکر خیر او وادار کن، نیکوییهای او را بر خود و بر دیگران عرضه دار، صفات جمیله او را خاطر نشان خود کن. گر چه این‌ها که می‌کنی در اول امر با تکلف است، از روی مجاز و غیر واقع است، لیکن چون مقصود اصلاح نفس و بر طرف کردن این نقص و رذیله است بالاخره به حقیقت نزدیک می‌شود و کم‌کم تکلف کم می‌شود و نفس عادی می‌شود و واقعیت پیدا می‌کند. لااقل به نفس عرضه‌دار و بفهمان که این شخص بنده خداست و شاید خداوند تعالی به او نظر لطف داشته که او را متنعم کرده و اختصاص داده به خاصه نعم خود. خصوصا اگر محسود اهل علم و دیانت باشد و حسد به واسطه آنها باشد، که البته حسد ورزیدن به آنها قبیحتر و عداوت با آنها عاقبتش بدتر است. البته به نفس باید فهماند که این‌ها بندگان خاص خدا هستند که توفیق الهی شامل حالشان شده و آنها را به این نعمت عظمی اختصاص داده. و این نعم باید محبت در نفس ایجاد کند نسبت به صاحبان آنها، و باید انسان آنها را محترم دارد و خاضع نسبت به آنها باشد، پس اگر دید که چیزهایی که باید موجب محبت و خضوع شود در نفس ضد آن بروز کرد، بداند که خیلی شقاوت به او چیره شده و ظلمت به باطن او غلبه کرده، و حتما در صدد اصلاح از طرق علمیه و عملیه برآید. و بداند که اگر در صدد ایجاد محبت برآمد زود موفق می‌شود، زیرا که نور محبت قاهر است بر ظلمت و کدورت، و خدای تبارک و تعالی وعده فرموده که مجاهدان را هدایت کند و آنها را به لطف خفی خود اعانت فرماید و توفیق عنایت نماید. آنه ولیّ التوفیق و الهدایة.

فصل:

در ذکر حدیث «رفع»

بدان که در بعضی از احادیث شریفه وارد شده که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، فرمود که «برداشته شده است از امت من نه چیز، و از جمله آنها حسد است در صورتی که ظاهر نشود به دست یا زبان. البته امثال این حدیث شریف نباید مانع شود از جدیت در قلع این شجره خبیثه از نفس پاک کردن روح را از این آتش ایمان سوز و آفت دین برانداز. زیرا که کم اتفاق می‌افتد که این ماده فساد قدم به نفس بگذارد و در نفس تولید فسادهای گوناگون نکند و به هیچ نحو از او اثری ظاهر نگردد و ایمان انسان محفوظ بماند. با اینکه در احادیث صحیحه وارد شده که این صفت ایمان را می‌خورد و آفت ایمان است، و خدای تعالی از صاحب آن برائت کرده و خود را از او و او را از خود نفی کرده. پس یک چنین امر بزرگی و فساد مهمی را که به واسطه آن همه چیز انسان در خطر است نباید انسان از او غفلت کند و به واسطه حدیث «رفع» مغرور گردد. پس، تو جدیت خود را بکن و شاخه‌های او را بزن و در صدد اصلاح باش و نگذار از او ترشچی در خارج بشود، آن وقت ریشه آن سست می‌شود و از نمو و ترقی می‌افتد. و اگر در بین ریاضت و اصلاح مرگ در رسید، رحمت الهی شامل حالت می‌شود و با رحمت واسعه و برکت روحانیت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، مشمول عفو می‌شوی، و بارقه رحمانیه اگر بقیه‌ای از آن مانده باشد، می‌سوزاند و نفس را پاک و پاکیزه می‌کند.

و اما آنچه در روایت حمزه بن حمران وارد است: عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال ثلاثة لم ينج منها نبیّ - فمّن دونه، التفکر فی الوسوسة فی الخلق و الطیّرة و الحسد، إلا ان المؤمن لا يستعمل حسده. یا آنکه مبالغه فرموده‌اند و

مقصود کثرت ابتلائی به آن است. یا اینکه این ترکیب کنایه از کثرت ابتلاست، بدون آنکه مقصود بالذات خود مضمون جمله باشد. یا آنکه حسد را اعم از غبطه اراده فرمودند مجازاً. یا آنکه میل زوال بعض نعم از کفار را که استعمال می کنند در ترویج مذهب باطل خود، حسد نام نهاده اند. و الا از حسد به معنای حقیقی خودش انبیا و اولیا، علیهم السلام، پاک و پاکیزه اند: قلبی که آلوده به مساوی اخلاقی و قذارات باطنی شد، مورد وحی و الهام الهی نشود و مورد تجلیات ذاتی و صفاتی حق نگردد. پس، باید یا توجیهی از روایت شود به نحوی که ذکر شد، یا به نحو دیگر، یا ردّ علمش به قایلش، صلوات الله علیه، شود. و الحمد لله اولا و آخرا.